

# خولده

الکوهای  
جهاد و تقوا  
—  
(۵)

## فرمان شهادت و عفت

علی اکبر حسنی

در یکی از خطرناکترین جنگهای اسلام با رومیان که گاهی مسلمانان و گاهی رومیان پیروز می شدند، این بار پس از پیروزی مقدماتی مسلمانان، یکی از سران لشکر اسلام اسیر شد.

وی که "ضرار بن ازور" نام داشت، مردی دلاور و شجاع و مومن و فداکار بوده و در لحظات نخستین رویارویی با دشمن و با لشکری که به آخرین سلاح مجهز بود و از نظر تعداد و نفقات، قابل قیاس با لشکر پنج هزار نفری "ضرار" نبود، گروهی از مسلمانان خواستار بازگشت شدند و گفتند: ما را طاقت نبرد با اینهمه قشون نیست. بهتر است که عقب نشینی کنیم...

"ضرار" گفت بخدا سوگند من پشت به دشمن نخواهم کرد. چون خداوند رموده است "فلا تولوهم الادبار" <sup>۱</sup> در نبرد با کفار هرگز، پشت به دشمنان نکنید.

یکی دیگر از مسلمانان بنام "رافع بن عمیره" گفت: مردم! بارها شده است که ما (بیاری خداوند با عدد کم بر انبوه لشکر پیروز شدیم. پایداری و صبر پیشه سازید و همان جمله ای که قرآن از زبان اصحاب "ظالوت" پیامبر هنگام نبرد

با لشکریان فراوان جالوت گفتند، بگوئید

"ربنا افرغ علينا صبرا و ثبت اقدامنا وانصرنا على القوم الكافرين. ۲  
 پروردگارا به ما صبر عنایت کن و گامهای ما را ثابت و استوار بفرما و ما را برکافران  
 پیروز گردان."

همگی یکجا تصمیم به نبرد گرفتند و "ضرار" از شوق شهادت و... حتی  
 بدون زره و خود، فقط با پیراهن و نیزه‌ای حمله کرد و پرچمدار دشمن را که  
 صلیب مخصوص پیروزی درجنگ را حمل می‌کرد، از پای درآورد و پس از نبرد  
 فراوان، چنان نیزه‌اش را برسینه پسر فرمانده سپاه کوبید و او را بخاک افکند که  
 سنان نیزه در بدن او بماند و "ضرار" بی سلاح شد. در نتیجه اسیر گردید...  
 نزدیک بود لشکر اسلام روحیه خویشتن را ببازد فوراً به فرماندهی کل قوا در  
 ناحیه شام و روم "خالد بن ولید" خبر رسید. او با هزاروپانصد نفر مجاهد  
 مسلمان بسرعت خویشتن را به میدان نبرد رسانید و بیدرنگ حمله کرد.

خالد در دلاوری و بی‌باکی درجنگ شهره بود او می‌گوید در گرماگرم  
 نبرد سوار کار شجاع و دلاوری را دیدم که بر اسب نشسته و نیزه درازی در دست  
 دارد. و تمام بدنش پوشیده شده و جز چشمان او جایی از بدنش دیده نمی‌شود.  
 لباس سیاه پوشیده بود و با شال سبزی کمرش را بسته بود. شهامت و  
 جنگجویی از او هویدا بود در پیشاپیش لشکر نبرد می‌کرد و مثل آتشپاره ای  
 خویشتن را به دشمن می‌زد...

"خالد" گفت ای‌کاش می‌شناختم که این شجاع رشید کیست؟ بخدا سوگند  
 که او شجاع دلاوری است.. او با حمله‌ای برق‌آسا بقلب دشمن، ناپدید شد و  
 آنگاه پس از لحظه‌ای نمودار شد همه مسلمانان نیز دنبالش حمله کردند.

حمله آتشین او شیرازه لشکر روم را می‌گسست و به ارکان آن لرزه می‌افکند  
 او هر لحظه حمله‌ای می‌کرد و آنگاه که باز می‌گشت، از سنانش خون می‌چکید.  
 گروهی از شجاعان و قهرمانان لشکر را بخاک و خون می‌افکند و خویشتن را به مرگ  
 می‌زد و آرزوی شهادت در سر داشت.

بارها، بدون کمترین ترسی صفوف لشکر روم را شکافت و تا مرکز و ستاد  
 فرماندهی پیش رفت، بدون آنکه شکست بخورد یا مجبور به عقب نشینی شود و  
 پس از حمله، دوباره به پایگاهش سالم باز می‌گشت..

همه سربازان اسلام چشم به او دوخته بودند، "رافع بن عمیره" گفت:

او جز " خالد " کس دیگری نیست و هنگامیکه خالد از او پرسید که این مجاهد کیست؟ گفت نمیدانم . من پنداشتم که توئی ولی هرکس است سر در کف نهادهو آماده شهادت می باشد .

خالد گفت بخدا سوگند از شهامت و شجاعتش در شگفتم او مثل غواص در دریای لشکر روم فرو می رود بیچپ و راست ضربه می زند . ای مسلمانان ! همه شما به پیروی از او حمله کنید .

حمله عمومی شروع شد و پس از پایان حمله ، سربازان اسلام او را دیدند که لباسهایش خون آلوداست ... ولی هنوز کسی او را نشناخته است ..

خالد و مسلمانان همه یکصدا گفتند درود و آفرین برتو باد ای مجاهد شجاع ... لثام از چهره برگیر تا ترا بشناسیم او بدون اینکه حرف بزند ، دوباره به لشکر روم حمله کرد ...

حتی لشکریان دشمن صدازدند که ای جوانمرد رشید و دلاور ، فرمانده لشکر ترا می خواند خودرا معرفی کن تا احترام و عظمت تو بیشتر گردد ... ولی او همچنان بی اعتنا نبرد می کرد .

خالد کم کم باو نزدیک شد و گفت تو افکار همه ، مخصوصا افکار مرا ، مشغول کردی بگو ببینم کیستی؟ و چه نام داری؟

اصرار زیادی کرد و او از زیر لثام و نقاب مخصوص خود باصدای لطیفی گفت امیر حرف نزدنم بخاطر حیا و عفت است ، و بهمین جهت در وسط اردو نمی مانم و همیشه در کنار هستم و تنها حمله می کنم .

خالد: تو کیستی و چه نام داری ...؟

گفت خوله دختر " ازور "

من با سائر زنان در پشت جبهه بودم ... بمن خبر رسید که " ضرار " برادر مسلمانم اسیر شده است و برای نجات او این حمله هارا نمودم ، تا اورا نجات ندهم از پای نمی نشینم .



میدانیم که جهاد در اسلام بر زنان واجب نیست ولی بعنوان دفاع از جان و مال و ناموس خویش و همچنین برای نجات کشور اسلام می توانند در نبرد شرکت

نمایند. و به اصطلاح در نبردهای دفاعی شرکت کنند. بعلاوه در جنگها معمولا زنان برای کارهای لازم از جمله تهیه غذا و پرستاری و زخم‌بندی مجروحان شرکت می‌کردند.

در جنگ خیبر به پیامبر خبر رسید که گروهی زن بمیدان آمده‌اند پس از تحقیق معلوم شد که برای تهیه کمنند و فراهم آوردن لوازم سربازان شرکت کرده‌اند پیامبر (ص) فرمود مانعی ندارد.<sup>۳</sup>

آری خالد قول داد با تمام قوا در آزادی برادرش بکوشد. حمله شدید آغاز شد و خوله از راست و چپ حمله می‌کرد و شدت حمله و ضرباتش بحدی بود که رومیان می‌گفتند اگر همه این لشکر مثل "خوله" بودند ما هرگز قدرت مقابله با آنها را نداشتیم ولی باهمه اینها او موفق به پیدا کردن برادر اسیرش نشد...

"خوله" کم‌کم مایوس شده بود و گریه می‌کرد و برادر را می‌جست و چون شاعری زبردست بود، اشعاری نیز در این باره می‌سرود<sup>۴</sup>

ولی سرانجام جاسوسان لشکر اسلام فهمیدند که ضرار با صد سوار مسلح به طرف حمص فرستاده شده و می‌خواهند او را به پیش امپراطور ببرند.

این خبر به "خوله" رسید او با گروهی بفرماندهی "رافع" حرکت نمود، ولی "خوله" هرگز داخل لشکریان حرکت نمی‌کرد و دورادور لشکر بود، آنها در انتظار دشمن کمین کردند... و به مجرد مشاهده دشمن با یک حمله غافلگیرانه با شعار "الله اکبر" آنها را تار و مار کردند و اسیر خود را آزاد ساختند.

### فرمانده زنان اسیر

رشادت و شهامت این بانوی مسلمان در حادثه شوم اسارتش با گروهی از زنان در اواخر همین جنگ، نمودار میشود.

خوله نیز یکی از اسیران بود و چون از جمال و زیبایی کم نظیر، بهره‌مند بود مورد طمع "پطرس" فرمانده دشمن واقع شد. او گفت این کنیز مخصوص من است و هر یک نیز زنی را به کنیزی انتخاب کردند و منتظر فرمانده کل قوا بودند.

"خوله" زنان را جمع کرد و طی سخنان پرشوری گفت آیا این برای زن

مسلمان تنگ نیست که اسیر کفار گردد... مرگ از این زندگی بهتر است ...  
 ما زنان اسیر، هرگز تن به این ذلت نخواهیم داد.  
 زنان دیگر گفتند چه کنیم در مقابل شمشیر و نیزه و سلاح دشمن، ما  
 سلاحی در دست نداریم.  
 گفت عمود خیمه‌ها... ما حمله را آغاز می‌کنیم و از خداوند نصرت  
 می‌طلبیم ...

"خوله" عمودی برگرفت زنان دیگر نیز حمله را آغاز کردند و چون شیر  
 غرش کنان عمودها را برفرق دشمن می‌کوبیدند.  
 او بزنان دیگر گفت از هم جدا نشوید و مثل دایره و حلقه انگشتری  
 یکدیگر را احاطه کنید تا دشمن نتواند شمارا متفرق سازد.  
 بطرس جلو آمد و گفت من در نزد "هرقل" امپراطور روم "منزلتی بس  
 مهم دارم و صاحب املاک و مستقالات فراوانم. همه را بتو میده‌م و خود تسلیم  
 تو می‌شوم.. خودرا بکشتن مده...  
 "خوله" گفت سوگندبخدا که تو کافر پست را حتی به شبانی گوسفندانم  
 قبول ندارم تا چه رسد که کفو و همسرم شوی...  
 از آنطرف "خالد" و "ضرار" که در تعقیب اسراء بودند ناگهان بر گروه  
 رومیان تاختند و از دوسو لشکر دشمن را نارومار کردند و زنان اسیر را آزاد  
 ساختند.

می‌گویند تنها در این نبرد، سی نفر بدست خوله کشته شد.<sup>۵</sup>  
 قهرمان داستان در اواخر خلافت عثمان از دنیا رفت، درود بر او همه  
 مجاهدان راه حق و فضیلت، رتال جامع علوم انسانی



- ۱- سوره انفال آیه ۱۵- اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلاتولوهم الا دیار " اگر  
 در میدان جهاد با کافران روبرو شدید، پشت به آنان نکنید و فرارنمائید"
- ۲- آیه ۲۵۰ سوره بقره. اعلام النساء ج ۱
- ۳- سنن ابی داود ...
- ۴- متن اشعار عربی را اعلام النساء جلد اول نقل کرده است
- ۵- اعلام النساء ج ۱ ص ۳۱۸ فتوح الشام واقدی والدر المنثور و... تاریخ خلفاء  
 ریاحین الشریعه ج ۴